

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که مرحوم آخوند(ره) در این دوران بین طریقت و سببیت، یعنی در موردی که شک داریم که آیا حجیت امارات بر مبنای طریقت است یا سببیت؟ فرموده‌اند: در اینجا اگر در داخل وقت کشف خلاف شد، می‌گوییم: اعاده لازم است و حکم به عدم اجزاء می‌کنیم که نتیجه آن عبارت است از اینکه ذمه ما مشغول است و اصاله الاشتغال می‌گوید: باید عمل را اعاده کنیم. اما اگر در خارج وقت کشف خلاف شد، چون قضا نیاز به امر جدید دارد، اصاله البرائت را جاری می‌کنیم.

همچنین در اینجا اشکالاتی که مرحوم آقای خوئی(ره) در محاضرات بر فرمایش مرحوم آخوند(ره) داشته‌اند که نظر ایشان این بود که در هر دو صورت باید اصاله البرائت را جاری کنیم ملاحظه فرمودید و بعضی از ایراداتی را هم که بر ایشان به ذهن رسید عرض کردیم.

نقد و بررسی کلام مرحوم آخوند(ره) توسط استاد محترم

در این فرمایش مرحوم آخوند(ره) با قطع نظر از آن اشکالاتی که در محاضرات بیان شده، بعضی از نکات دیگر هم به ذهن می‌رسد.

اشکال اول

اولین نکته این است که مرحوم آخوند(ره) مجموعاً در این بحث دو استصحاب جاری کرده‌اند؛ استصحاب اول، استصحاب عدم مسقطیت است و استصحاب دوم، استصحاب عدم فعلیت است، البته با این بیان که در داخل وقت بر طبق اماره اول یک نماز بدون سوره خواندیم و شک داریم که حجیت امارات بنا بر سببیت است یا طریقت، حال در داخل وقت کشف می‌کنیم که در نماز سوره واجب است، شک می‌کنیم که آن عملی را که آوردیم آیا نسبت به تکلیف واقعی مسقط هست یا نه؟ عدم مسقطیت را استصحاب می‌کنیم.

به عبارت دیگر لُبِّ مقصود آخوند(ره) این است که از یک طرف علم به اشتغال ذمه داریم و از طرف دیگر یک استصحاب موضوعی به نام استصحاب عدم مسقطیت جاری کرده و می‌گوییم: در این نماز بدون سوره‌ای که خواندیم، شک می‌کنیم که آیا این ممسقط برای تکلیف است یا مسقط نیست؟ اصل عدم مسقطیت است. حال وقتی که این اصل عدم مسقطیت را به آن علم به اشتغال ذمه به تکلیف ضمیمه می‌کنیم، نتیجه عدم اجزاء است و باید در داخل وقت، بعد از آنکه کشف خلاف شد، عمل را

اعاده كنيم.

اين استصحاب را مرحوم آخوند(ره) پذيرفته‌اند، در حالي كه شبهه‌اي كه در اينجا به ذهن مي‌رسد اين است كه اين استصحاب هم اصل مثبت است. آن اشكالي كه مرحوم آخوند(ره) به استصحاب دوم وارد کرده - حالا به آن اشكال هم مي‌رسيم كه آيا وارد است يا نه؟ - كه نسبت به استصحاب عدم فعليّت، مسئله اصل مثبت بودن را مطرح کرده است، آيا نسبت به همين استصحاب اصل مثبت نيست؟

اگر كسي بگويد كه: عدم مسقطيت نه مجعول شرعي است و نه موضوع براي حكم شرعي است، بلكه يك لازم عادي دارد كه بقاء وجوب است. مثلاً نماز بدون سوره خوانديم و الآن روشن شده است كه نماز با سوره براي ما واجب است، لذا شك مي‌كنيم كه اين نماز بدون سوره‌اي را كه آورديم، آيا مسقط هست يا نه؟ عدم مسقطيت را استصحاب مي‌كنيم كه اين استصحاب عدم مسقطيت هم اصل مثبت است، براي اينكه بقاء وجوب را اثبات مي‌كند و بقاء وجوب به عنوان اثر عادي اين مستصحب است، نه اينكه اثر شرعي باشد.

اشكال دوم

يك اشكالي هم به استصحاب دوم وارد است كه مرحوم آخوند(ره) گفته‌اند كه: اين استصحاب عدم فعليّت جريان دارد، اما اشكالش اين است كه عنوان اصل مثبت را پيدا مي‌كند، به اين بيان كه وقتي اماره اول قائم بوده، يقين داريم كه تكليف بر طبق اماره دوم فعليّت ندارد، حال كه اماره دوم قائم شده، در فعليّت و عدم فعليّت آن شك داريم، مرحوم آخوند(ره) فرموده: در اينجا درست است كه استصحابي به نام استصحاب عدم فعليّت جريان دارد، اما اشكالش اين است كه اصل مثبت است.

در اينجا اشكالي كه به ذهن مي‌آيد اين است كه اصلاً اين استصحاب جريان ندارد، تا نوبت برسد به اينكه آيا اصل مثبت است يا نه؟ براي اينكه در حين اماره اول كه اماره دوم به مكلف واصل نشده است، و لذا ولو در واقع هم حكم بر طبق آن هست، اما چون به مكلف واصل نشده، در آن موقع فعليّت نداشته است.

اما الآن كه اين اماره به مكلف واصل شد، با وصول فعليّتش حاصل مي‌شود و به مجرد وصول ديگر شك در فعليّت نداريم، پس شما چه چيزي را مي‌خواهيد استصحاب كنيد؟

به عبارت ديگر اين گونه تعبير كنيم كه موضوع مستصحب اماره غير واصله است و در زمان اماره اول، اصلاً اماره دوم به مكلف واصل نشده است. لذا مي‌گوئيم: در آن موقع كه اماره واصله نبوده، تكليف فعليّت ندارد، اما الآن موضوع تفاوت پيدا کرده و اماره به مكلف واصل شده است و لذا موضوع جديدي شده است. مگر اينكه بگوئيم: در تنجز تكليف مجرد وصول و ابتلاء مكلف كافي نيست.

نظر استاد محترم در اين مسئله

مرحوم آخوند(ره) در جلد دوم كفايه اين مطلب را بيان کرده و فرموده‌اند: در تنجز تكليف دو شرط معتبر است؛ شرط اول وصول، يعني علم از ناحيه مكلف نسبت به اين تكليف است كه مكلف علم پيدا كند و شرط دوم اين است كه تكليفي منجز است كه مكلف قدرت بر إمتثال و موافقت قطعيه داشته باشد، در جايي كه انسان قدرت بر إمتثال و موافقت قطعيه ندارد تكليف منجزيت ندارد، مثل دوران بين محذورين كه علم إجمالي داريم كه اين عمل، يا واجب است يا حرام كه در اينجا قدرت بر موافقت قطعيه وجود ندارد.

حال در مسئله تنجز تکلیف شرط سومی را، غیر از آن دو شرطی که مرحوم آخوند(ره) بیان کرده اضافه کنیم و بگوییم: شرط سوم در تنجز تکلیف این است که فعلی هم که قابلیت بدلیت برای متعلق تکلیف را دارد در کار نباشد. لذا اگر در موردی، فعلی را انجام دادید که این فعل هم عقلاً و هم شرعاً قابلیت دارد که بدل از متعلق تکلیف باشد، در این صورت هم تکلیف تنجز ندارد.

در مانحن فیه قضیه همین طور است که یک نماز بدون سوره خوانده شده، آخوند(ره) فرموده: بعد از آنکه اماره دوم می‌آید، با وجود اماره دوم شک می‌کنیم که آیا این تکلیف فعلیت پیدا کرد یا نه؟ عدم فعلیت را استصحاب می‌کنیم، اما اشکال کردیم که در اینجا جای استصحاب نیست، ولی آخوند(ره) جریان استصحاب را پذیرفته و فرموده: اصل مثبت است.

اشکال این است که اصلاً در اینجا جای جریان استصحاب نیست، چون گفتیم: زمانی یقین به عدم فعلیت داشتیم که اماره دوم به مکلف واصل نشده بود، بعد از وصول اماره دوم هم شک نداریم، برای اینکه وقتی اماره دوم واصل شد، همین مقدار یعنی مجرد وصول کافی برای فعلیت و تنجز تکلیف است.

حالا یک استثنای زده و می‌گوییم: اللهم إلا أن یقال که برای فعلیت و تنجز تکلیف، یعنی مرحله‌ای که دیگر موافقت ثواب و مخالفت عقاب دارد، برای فعلیت و برای تنجز سه شرط را لازم می‌دانیم؛ شرط اول که مشهور هم بیان کرده‌اند علم مکلف است و شرط دوم را که مرحوم آخوند(ره) اضافه کرده این است که تنجز در جایی است که موافقت قطعی امکان داشته باشد.

حال می‌خواهیم شرط سومی را اضافه کنیم که در کلمات نیست و مطلب جدیدی است که باید روی آن خیلی دقت کنید و خود ما هم باید بیشتر از این دقت کنیم که تا چه حد می‌توانیم به این حرف اعتماد کنیم.

شرط سوم برای تنجز تکلیف این است که بگوییم: فعلی که عقلاً و شرعاً قابلیت برای بدلیت از متعلق تکلیف دارد آورده نشده باشد و اصلاً نتیجه‌ی قول به اجزاء این است.

وقتی که قائل به اجزاء می‌شوید، حال فرض کنید حتی بنا بر مبنای سببیت وقتی قائل به اجزاء می‌شوید، معنایش این است که این فعلی را که بر طبق این تکلیف می‌آوردید، اگر در واقع هم تکلیف دیگری لازم باشد، این بدل از آن قرار می‌گیرد و شارع این را به جای آن قبول می‌کند.

پس ما هم بایم یک چنین شرطی را گذاشته و بگوییم: تکلیف در صورتی به مرحله تنجز می‌رسد که علاوه بر آن دو شرطی که تا به حال متعارف بوده، شرط سومش این است که عملی که شرعاً قابلیت این را دارد که بدل از این عمل باشد اتیان نشده باشد.

لذا اگر یک عمل این چنینی اتیان شد که مثلاً بر طبق اماره‌ای نماز بدون سوره خواندیم، بعداً معلوم شد که نماز با سوره واجب بوده، در اینجا این تکلیف، ولو بعداً هم علم به آن پیدا کنیم و امکان موافقت قطعی و اِمتثال هم وجود داشته باشد، اما به نظر می‌رسد که چنین تکلیفی منجز نباشد، برای اینکه این عملی که قبلاً آورده شده، عقلاً و شرعاً قابلیت این را دارد که به جای این تکلیف واقعی باشد.

آن وقت اگر این مبنا را بپذیریم دیگر نتیجه همین است که مثل صاحب محاضرات باید قائل شویم به اینکه در دوران امر بین طریقت و سببیت، قاعده اقتضای اجزاء دارد، اعم از اینکه در وقت یا در خارج وقت کشف خلاف شود و حتی اگر در وقت کشف خلاف شد، آوردن و اتیان عمل دیگر لازم نیست.

نکته دیگری هم اضافه کنید که مرحوم آخوند(ره) در کفایه فرموده‌اند: یک استصحاب عدم مسقطیت داریم و بعد فرموده‌اند: یک استصحاب عدم فعلیت داریم، لکن وقتی خواسته‌اند استصحاب عدم فعلیت را از گردونه خارج کنند، با اصل مثبت بودن خارج کرده‌اند که عرض کردیم اصلاً نوبت به این نمی‌رسد و جایی برای اجرای این نیست.

نکته‌ای که وجود دارد این است که اصلاً این دو اصل سببی و مسببی هستند و چرا مرحوم آخوند(ره) به این جهت توجه نکرده است؟ استصحاب عدم مسقطیت عنوان اصل جاری در سبب را دارد و استصحاب عدم فعلیت عنوان اصل جاری در مسبب را دارد.

شکاتان در اینکه آیا تکلیف بر طبق اماره دوم فعلی است یا نه؟ مسبب از چیست؟ مسبب از این است که آیا آن عملی که بر طبق اماره اول می‌آوردید، مسقط تکلیف بر طبق اماره دوم هست یا نه؟ اگر مسقط باشد، تکلیف بر طبق اماره دوم فعلیت ندارد و اگر مسقط نباشد، تکلیف بر طبق اماره دوم فعلیت دارد.

پس عدم مسقطیت «یکون سبباً فی فعلیه التکلیف الثانی» و مسقطیت «تکون سبباً فی عدم فعلیه التکلیف الثانی»، لذا نسبت این دو اصل، نسبت سببی و مسببی است و همه قائل‌اند در جایی که دو اصل داریم؛ یکی سببی و دیگری مسببی، با اجرای اصل در سبب، دیگر نوبت به اجرای اصل در مسبب نمی‌رسد. لذا در اینجا باید استصحاب عدم مسقطیت را جاری کنیم و با اجرای آن دیگر نوبت به اجرای اصل عدم فعلیت تکلیف نمی‌رسد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين